مورخ ١٥ آپريل ١٩١٣ در تالار موزه ملّی در بوداپست: درباره وحدت اساس ادیان و تشریح برخی تعالیم دیانت بها یی

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



## مورخ ١٥ آپريل ١٩١٣ در تالار موزه ملّی در بوداپست: درباره وحدت اساس ادیان و تشریح برخی تعالیم دیانت بها یی[[1]](#footnote-1)

#### (خطابات جلد سوم، ص. ۹۵-۱۰۰)

هواللّٰه

در عالم انسانی اين چقدر مدار افتخار است که در بوداپست مملکت غرب انجمنی تشکيل شود به جهت ترقّی و بهبودی حال شرقيان. مثل اين است که مرغان چمن غرب در فکر لانه و آشيانه مرغان شرق باشند. لهذا خدا را شکر می کنيم که در چنين مجمعی حاضر شدم. توران وقتی معمور ترين ممالک بود، قطعهٔ عظيمه از آن حال در تحت حکومت روس است که راه آهن روسيا آن صحرا را دو روز و دو شب طيّ می کند. ملاحظه کنيد چه صحرائی است. زمين آن در نهايت قوّت، هوايش در غايت لطافت، رودخانه های بسيار دارد. زمان سابق در آن صحرا چهارده شهر بوده، هريک مثل بوداپست و پاريس، از جمله شهر نسف و ترمد و تسا و ابيورد و گرگان و مرو. جميع صحرايش معمور و قراء و مزارع همه آباد. در عصر دوازدهم و سيزدهم مسيحی در آنجا مدنيّت و علوم و صناعت، و تجارت نهايت ترقّی داشت. مؤلّفين شرق بسياری از آنجا آمدند، امّا حال "قاعاً صفصفا" شده؛ نه شهری، نه آبادی، نه سبزی، نه خرمی؛ صحرائی است که حيوانات درنده در آن منزل و مأوی دارند. و جميع اين خرابی ها از تعصّبات مذهبی و حرب و جدال سنّی و شيعه واقع شده. حال چقدر جای شکر است که در اين شهر انجمنی تشکيل شده برای ترقّی تورانيان. اين امر از پيش سبقت نداشته که در اروپا انجمنی برای اصلاح حال آسيا تشکيل شود. اين از معجزات اين عصر نورانی است. لهذا اميدوارم موفّقيّت تامّه حاصل شود و از همّت اين انجمن، آثار عظيمه پديد گردد تا ذکر بوداپست الی الابد باقی ماند.

از بدايت تاريخ عالم تا حال آنچه سبب عمران و ترقّی بوده، محبّت و الفت بين بشر بوده. جميع انبيا برای الفت و اتّحاد ظاهر شدند جميع کتب سماويّه به جهت مودّت و يگانگی نازل گشته جميع فلاسفه خدمت به وحدت عالم انسانی نمودند. اديان الهی سبب الفت و يگانگی است، زيرا اساس جميع اديان يکی است. اساس حضرت موسی و حضرت مسيح و حضرت محمّد، جميع يکی است. چه که هر دينی از اديان به دو قسم منقسم است. قسمی اصل است که خدمت به عالم انسانی کند و آن فضائل عالم انسانی است معرفت الهی است فلسفهٔ ربّانی است، وحدت نوع بشر است، ترقّيات روحانی، کشف حقائق اشياء و سعادت و محبّت نوع انسان است. در اين قسم هيچ اختلافی نيست. اين منطوق دين موسوی و اساس تعاليم مسيحی و اصل آئين محمّدی است. امّا قسم ثانی که فرع است و تعلّق به معاملات دارد، اين فرع به حسب اقتضای زمان و مکان تغيير می کند. مثلاً در زمان موسی، بنی اسرائيل در صحرا محبسی نداشتند، اگر جرمی واقع می شد جزا لازم بود به اقتضای آن مکان برای پنج فرانک دزدی، دست بريده می شد. همچنين حکم تورات بود که اگر کسی چشمی را کور کند چشمش را کور کنند؛ اگر دندانی را بشکند دندانش را بشکنند. حال امروز در اروپا آيا می شود برای يک مليون دستی را بريد؟ چون اين امور در زمان حضرت مسيح مقتضی نبود، لهذا قسم ثانی تغيير يافت. ده حکم قتل در تورات است، آيا حال ممکن است اين احکام را جاری نمود؟ اين بود که حضرت مسيح اينگونه احکام را نسخ فرمود. در زمان موسی طلاق موافق بود، ولی در زمان مسيح موافق نبود، لهذا تغيير نمود و اين نحو مقتضی بود. مقصد اين است که اختلاف در فروع است، امّا اصل و اساس اديان الهی يکی است. لهذا هر پيغمبری از نبيّ بعد خبر داد و هر نبيّ بعد تصديق پيغمبر گذشته فرمود. جميع انبيا با يکديگر صلح بودند محبّت بيکديگر داشتند، پس پيروان آنها چرا بايد اختلاف کنند؟ در سانفرانسيسکو در معبد يهود من نطقی کردم به آنها گفتم بين شما و مسيحيان سوء تفاهم است به اين سبب دو هزار سال است در زحمتيد.

شما مسيح را دشمن موسی تصوّر می کنيد، با آنکه موسی دوستی بزرگتر از مسيح نداشت. حضرت مسيح نام حضرت موسی را بلند نمود، تورات را در جميع عالم انتشار داد، انبيای بنی اسرائيل را مشهور کرد. اگر مسيح نبود، تورات چگونه در اروپا منتشر می شد، چگونه در امريکا نشر می يافت؟ پس حضرت مسيح دوست حضرت موسی بود. حال مسيحيان می گويند موسی نبيّ اللّه بود، چه عيب دارد شما هم بگوئيد مسيح کلمة اللّه بود تا اين نزاع دو هزار ساله منتهی شود؟ دو هزار سال است اين همه زحمت کشيديد بجهت اين يک کلمه. اگر همين قدر شما هم می گفتيد مسيح کلمة اللّه است، در نهايت راحت و الفت بوديد. و همچنين در قرآن حضرت مسيح را به نهايت تقديس ذکر می فرمايند. من تاريخ نمی گويم بلکه صريح قرآن است که مسيح کلمة اللّه بود و مسيح روح اللّه بود، مسيح از روح الاقداس بود. يک سوره مخصوص مريم در قرآن است که می فرمايد هميشه مريم در قدس الاقداس بود، به عبادت اشتغال داشت، از آسمان برای او مائده نازل می شد و به مجرّد تولّد حضرت مسيح تکلّم فرمود. فی الحقيقه در قرآن محامدی در باره حضرت مسيح است که در انجيل ابداً نيست.

پس واضح شد انبيای الهی با هم در نهايت صلح بودند و اساس اديان الهی يکی است جميع انبيا يکديگر را تقديس کردند. مادام آنها چنين بودند، ما چرا مخالف باشيم؟ با آنکه اگر تحرّی حقيقت نمائيم، می بينيم اساس حضرت موسی و حضرت زردشت و حضرت مسيح و حضرت محمّد، جميع اساس واحد بوده و اين اختلافات از تقاليد است. اين تقاليد سبب نزاع و جدال است و علّت خونريزی و قتال. پس ما بايد اين تقاليد را بريزيم، اساس اديان الهی را تحرّی نمائيم تا متّحد شويم و اين خونريزی ها مبدّل به الفت و محبّت شود، اين ظلمت ها به نور تبديل گردد، اسباب ممات به وسائل حيات مبدّل شود و اين درندگی به انسانيّت و صفا تبديل جويد. چون نظر به تاريخ نمائيد می بينيد در عالم انسانی چه خون ها ريخته شده، هر يک شبر از زمين به خون انسانی مخمّر گشته. درندگی ها در عالم انسانی واقع شده که در عالم حيوانی وقوع نيافته، زيرا هر حيوانی برای طعمه خود روزی يک حيوان می درد، لکن يکدفعه يک گروه حيوانی گروه ديگر را نمی کشند، اموال يکديگر را غارت نمی کنند لانه و آشيانه ها را خراب نمی نمايند، کسان و بچه های ديگران را اسير نمی کنند. امّا يک انسان بيرحم در روزی صد هزار نفوس را قتل و غارت می کند و اسير و ذليل می نمايد. هميشه محاربات بين بشر از بدايت تاريخ تا حال يا منبعث از تعصّب دينی بوده يا منعبث از تعصّب جنسی بوده يا از تعصّب وطنی بوده يا از تعصّب سياسی و حال آنکه جميع اين تعصّبات وهم است. زيرا اديان اساس الفت و محبّت است و جمعيّت بشر، يک نوع و يک عائله و روی زمين يک وطن پس اين محاربات و خونريزيها جميع از تعصّب است.

باری وقتی که افق شرق تاريک بود و ظلمت تعصّب و جدال جميع اديان و مذاهب و اقوام را احاطه نموده بود احزاب يکديگر را تنجيس می کردند، ابداً باهم معاشرت نمی نمودند، در همچو وقتی حضرت بهاء اللّه مانند شمس از افق شرق طالع شد.

اوّل اعلان وحدت عالم انسانی فرمود که جميع بشر اغنام الهی هستند و خدا شبان حقيقی است و بکلّ مهربان. مادام او به جميع مهربان است، چرا ما نا مهربان باشيم؟

ثانی ترويج صلح عمومی فرمود و به جميع ملوک عالم نوشت که حرب هادم بنيان الهی است. اگر کسی هدم بنيان الهی نمايد البتّه عنداللّه مسئول است.

ثالث دين بايد سبب محبّت و الفت باشد. اگر دين سبب جدال و عداوت شود البتّه عدم آن بهتر است.

رابع دين بايد مطابق علم و عقل سليم باشد چه اگر مخالف باشد اوهام است. زيرا علم حقيقت است. اگر مسئله ای از مسائل دينيّه مخالف علم و عقل باشد، وهم است علم حقيقی نور است و مخالف آن لابدّ ظلمت است، پس بايد دين و علم و عقل مطابق باشد. لهذا جميع اين تقاليد که در دست امم است چون مخالف علم و عقل است، سبب اختلاف و اوهام شده. پس ما بايد تحرّی حقيقت نمائيم، به تطبيق مسائل روحانيّه با علم و عقل به حقيقت هر امری پی بريم. اگر چنين مجری شود، جميع اديان دين واحد شود، زيرا اساس کلّ حقيقت است و حقيقت يکی است.

خامس فرمود تعصّب دينی و مذهبی و تعصّب وطنی و تعصّب جنسی و تعصّب سياسی هادم بنيان انسانی است و خطاب به اهل عالم فرمود که ای اهل عالم همه بار يک داريد و برگ يک شاخسار.

سادس بيان مساوات رجال و نساء فرمود. در تورات است که خدا فرمود انسانی را خلق کنم به صورت و مثال خود و در حديث رسول می فرمايد خلق اللّه الآدم علی صورته. مقصد از اين صورت صورت رحمانی است. يعنی انسان صورت رحمن است و مظهر صفات يزدان. خدا حيّ است، انسان هم حيّ است، خدا بصير است، انسان هم بصير است. خدا سميع است، انسان هم سميع است. خدا مقتدر است، انسان هم مقتدر است. پس انسان آيت رحمن است، صورت و مثال الهی است و اين تعميم دارد و اختصاصی برجال دون نساء ندارد. چه نزد خدا ذکور و اناث نيست. هر کس کاملّ تر، مقرّب تر، خواه مرد باشد، خواه زن. امّا تا حال زنان مثل مردان تربيت نشده اند. اگر آن قسم تربيت شوند مثل مردان می شوند. چون به تاريخ نظر کنيم می بينيم چقدر از مشاهير زنان بوده اند، چه در عالم اديان چه در عالم سياسی. در دين زنی سبب نجات و فتوحات بنی اسرائيل شد. در عالم مسيحی مريم مجدليّه سبب ثبوت حواريّون گرديد. جميع حواريّون بعد از مسيح مضطرب شدند، لکن مريم مجدليّه مانند شير مستقيم ماند. در زمان محمّد دو زن بودند که اعلم از ساير نساء بودند و مروّج شريعت اسلام گشتند. پس معلوم شد زنان نيز مشاهيری دارند و در عالم سياست البتّه کيفيّت رنوبيا را در پلمير شنيده ايد که امپراطوری آلمان را به زلزله در آورد. هنگام حرکت تاجی بر سر نهاد، لباس ارغوانی پوشيد موی را پريشان نمود، شمشير در دست گرفته چنان سرداری کرد که لشکر مخالف را تباه ساخت. آخر خود امپراطور مجبور بر آن شد که بنفسه در حرب حاضر شود. مدّت دو سال پالمير را محاصره کرد، نهايت نتوانست به شجاعت غلبه کند. چون آذوقه تمام شد، تسليم گرديد. ببينيد چقدر شجاع بود که در مدّت دو سال، امپراطور بر او غلبه نتوانست. و همچنين حکايت کلوبترا و امثال آن را شنيده ايد. در اين امر بهائی نيز قرّة العين بود در نهايت فصاحت و بلاغت. ابيات و آثار قلم او موجود است. جميع فصحای شرق او را توصيف نمودند. چنان سطوتی داشت که در مباحثه با علما هميشه غالب بود، جرئت مباحثه با او نداشتند. چون مروّج اين امر بود، حکومت او را حبس و اذيّت نمود، ولی او ابداً ساکت نشد. در حبس فرياد می زد و نفوس را هدايت می کرد. عاقبت حکم به قتل او دادند. او در نهايت شجاعت، ابداً فتور نياورد. در خانهٔ والی شهر حبس بود. از قضا در آنجا عروسی بود و اسباب عيش و طرب و ساز و نغمه و آواز و اکل و شرب جميع مهيّا. لکن قرّة العين چنان زبانی گشود که جميع اسباب عيش و عشرت را گذارده، دور او جمع شدند. کسی اعتنائی به عروسی ننمود و او تنها ناطق بود. با آنکه شاه حکم به قتل او نمود، او با آنکه در عمر خود زينت نمی کرد، آنروز خود را زينت نمود. همه حيران ماندند، به او گفتند چه می کنی؟ گفت عروسی من است. در نهايت وقار و سکون به آن باغ رفت. همه می گفتند او را می کشند، ولی او همان نحو فرياد می زد که آن صوت صافور که در انجيل است، منم. به اين حالت در باغ او را شهيد کرده، به چاه انداختند.

مختصر اين است که از اين تعاليم بسيار است و مقصد و اساس اديان الهی يکی است و آن محبّت و اتّحاد بين نوع انسان است. و همچنين فلاسفه و جميع خير خواهان نوع بشر مروّج وحدت عالم انسانی و صلح عمومی بودند. لهذا ما بايد بکوشيم تا اين وحدت و صلح بين عموم بشر منتشر شود.



1. خطابهٔ مبارک در تالار موزه ملّی بوداپست شب ١٥ آپريل ١٩١٣ [↑](#footnote-ref-1)